

## بحث تاریخی

# خلفای بعد از پیغمبر

(۱۴)

(حکومت کوفه و عمر) پس از آنکه سعد بن ابی وقاص بکوفه بازگشت نقشه برزنها و خانه هارا کشید لیکن بر اثر شکایت اهل کوفه عمر او را معزول ساخت مردم کوفه شکایت کرده بودند که سعد در نماز کاهلی میکند چون خبر عزل به سعد رسید مردم کوفه را نفرین کرد و گفت خداوند هیچ حاکمی را از مردم کوفه و مردم کوفه را از هیچ حاکمی راضی نگردان .

آنگاه عمار یاسر از طرف عمر حاکم کوفه شد پس از چندی عده ای از مردم کوفه بنزد خلیفه رفتند و عمر از رفتار عمار پرسش نمود گفتند عمار مرد مسلمانی است ولی ضعیف است عمر او را نیز معزول کرد و جیبیر بن مطعم را حاکم کوفه نمود لیکن مغیره او را فریفت و از طرف او مطالبی بعمر را پرت داد که عمار او را نیز عزل کرد .

مغیره بخلیفه گفت مرا بحکومت کوفه نصب نما عمر گفت تو مرد فاسقی هستی . مغیره گفت فسق من بتو ارتباط ندارد ، زیر کنی و کار من بفتح خلیفه و فسق من مسال من . عمر هم او را نصب نمود پس از چندی از مردم کوفه حال او را جویا شد گفتند خلیفه بهتر از ما حاکم فاسق خود را می شناسد عمر بر آشفت و گفت مرا بتنگ آوردید اگر مسلمان پاکدامنی را بر شما میگذارم میگوئید ضعیف است و اگر مسلمان گناهکار را بحکومت میدهم میگوئید فاسق است .

میگویند باز سعد بن ابی وقاص را حاکم کوفه گردانید . در همین سال عمر بهودان خیبر را از آنجا بیرون کرد و گفت از پیغمبر شنیده ام که فرمود دودین در جزیره العرب نباید جمع شود آنگاه خیبر را بشانزده منطقه تقسیم نمود . در همین سال ( ۲۰ هجری ) میسره بن مسروق عجمی را بالشکری فراوان بطرف روم گسیل داشت و این اولین

قشونی است که در این سال وارد کشور روم شد و نیز حبیب بن سلمه فهر را با عده ای بچنگ رومیان فرستاد و مدت رفتن و آمدنش را تعیین کرد و چون مراجعت این لشکر از وقت معین گذشت خلیفه غمگین شد و چون حبیب مراجعت نمود علت را پرسید، حبیب گفت یکی از نظامیان مریض شد بدینجهت ماندیم تا کار او یکسره شود از این پس خلیفه بسوی روم لشکر نکشید و هر وقت نامی از روم بمیان میآمد عمر میگفت ای کاش بین ما و رومیان دری از آتش میبود و ما پشت آن در میبودیم و این سخن بدینجهت بود که عمر جنگ بار و میان را مکروه میداشت.

در همین سال خلیفه، علقمه بن محرز مدلجی را بایست کشتی پر از قشون بچنگ فرستاد لیکن همه کشتیها با سر نشینان غرق شدند و عمر قسم یاد کرد که دیگر از راه دریا کسی را بچنگ نفرستد و نیز در همین سال زلزله ای بی سابقه و مهیب در مدینه آمد.

(جنگ نهاوند) فتح نهاوند که آخرین جنگ عمر با ایرانیان است در سال ۲۱ هجری واقع شد عمر با مشورت حضرت علی علیه السلام نعمان بن مقرن را سردار مسلمین ساخت در این جنگ بود که ایرانیان کاملاً از مقاومت مایوس شدند و پادشاه ایران (چنانچه گذشت) بعد از این جنگ از اصفهان گریخت و تا مرو و هیچ قرار نگرفت. قشون ایران در این جنگ یکصد و پنجاه هزار نفر بودند و هفتاد فیل داشتند امراء لشکر عبارت بودند از چهار نفر بنام ذوالحاجب فرزند حداد، سفار پسر خزو، جهانگیر فرزند برزو و سروشان پسر اسفندیار. لشکر مسلمین نیز سی هزار نفر و سرداری نعمان بن مقرن بودند.

نعمان از طرف سعد بن ابی وقاص حاکم دیه عراق بود. عمر عده ای از شجاعان از اصحاب را مانند عمر بن معدیکرب و جریر بن عبدالله بعلی و خدیفه بن الیمان را با اتفاق نعمان بمیدان جنگ فرستاد. نعمان جنگ را ظهر روز جمعه آغاز نمود که با اجتماع مسلمین در مساجد و خطبه و دعای آنان مقارن باشد.

در این جنگ اگر چه فرمانده لشکر (نعمان) و یکی از سرداران بزرگ اسلام (عمر و بن معدیکرب) و عده ای از لشکر مسلمین گشته شدند لیکن آخر الامر فتح نصیب قشون اسلام شد. قبور شهداء این جنگ هم اکنون در نهاوند موجود است.

گنج بحیر جان که عبارت بود از یک تاج و یک کمر بند از غنائم این جنگ است که سائب اورامخفیان بنزد عمر آورد، در این ساعت حضرت علی و عده ای از خواص حضور داشتند تلو او این تاج و کمر بند دیدگان حضار را خیره کرد عمر دستور داد که ببرند به بیت المال و روز دیگر سائب را طلبید و گفت آیا میخواستی مرا بسوزانی؟ من دوش در خواب دیدم که آتشی از این تاج و کمر بند مشتعل شده و بمن حمله میکند هر چه زودتر آنها را ببر در کوفه بفروش و پس از برداشتن خمس آن بقیه را بین قشون کوفه و بصره که در جنگ نهاوند بودند تقسیم کن.

سائب نیز فرمان خلیفه را اطاعت کرد و تاج و کمر بند را در کوفه به عمر و بن حریث یکصد هزار دینار فروخت و پس از وضع خمس بین دو لشکر تقسیم کرد (این تاج و کمر بند را شاهنشاه به بحیر جان بخشیده بود بهوای زنش، او نیز برای روز سخت خود آنها را دفن کرده بود ولی خدا قسمت مسلمانان نمود.)

در همین سال عمرو عاص شهر رقه را فتح کرد و با اهالی رقه مصالحه کرد به سیزده هزار دینار و فروش فرزندان خود در صورت تمایل و سپس بطرف طرابلس حرکت کرد و آنجا را نیز فتح نمود آنگاه بخلیفه نوشت که اجازه دهد تا بقیه افریقا را نیز فتح کند لیکن عمر پاسخ داد که کشور گشائی من بپایان رسید و تا من زنده ام بهیچوجه حق نبرد نداری و ولی عمر و عاص در همین ایام بسر بن اوطاة را برای مصالحه با اهل ودان و قران فرستاد و نیز عقبه بن نافع فهري را که دانی عاص بن وائل بود بسر زمین نوبه فرستاد در نوبه مسلمانان جنگ سختی کردند پس عمرو عاص در جزیره نقشه شهر را طرح ریزی کرد و برای تصویب بنزد خلیفه فرستاد عمر نوشت شهر را جائی بنا کن که آب بین من و تو فاصله نباشد تا من هر وقت اراده کنم بر شتر خویش بنشینم و بنزد تو بیایم . در سال ۲۲ هجری آذربایجان بدست مغیره بن شعبه فتح گردید (عده ای از مورخین معتقدند که فاتح آذربایجان هاشم بن عقبه بن ابی وقاص است )

در سال ۲۳ هجری اهواز و استخر بدست ابو موسی اشعری فتح شد و آتش هزار ساله خاموش و بدن دانیال پیغمبر کشف گردید . هر زمان دهقان نیز اسیر گشت و با دفینه بمدینه فرستاده شد . ابو موسی با قوتی از این دفینه را برای خود برداشت که معادل قیمت تمام آن دفینه بود . خلیفه با ابو موسی نوشت که بر اهل اهواز نیز مانند مردم عراق خراج مقرر نما .

در همین سال همدان و اصفهان نیز بدست عبدالله بن بدیل بن ورقاء و طهران (ری) بدست قرظة بن کعب انصاری و عسقلان بدست معاویه فتح شد . در همین سال خلیفه خالد بن ولید را حاکم رها ، حران ، رقه و تل موزون ساخت ولی خالد پس از یکسال استعفا داد و خلیفه نیز پذیرفت خالد پس از چندی در مدینه مرد (واقعی معتقد است که خالد در حمص مرده و بنظر من این نظر صحیح تر است و اکنون قبر خالد در حمص مزار است ) چون خبر مرگ خالد به خلیفه رسید دستور داد دخترش حفصه با سایر خویشان بر خالد عزاداری کنند و میگفت حق همین است که برای سلیمان گریه نمایند و خود نیز اظهار تأثر شدید کرد .

در همین سال حبیب بن مسلمة فهري را برای صلح به ارضیه فرستاد و سلمان ریه را نیز بیاری او روانه نمود لیکن سلمان پس از مرگ عمر به حبیب رسید . در همین سال (۲۳ هجری) عمر اجازه داد که زنان پیغمبر به حج روند و خود نیز باتفاق ایشان حرکت نمود ، بعضی نقل کردند که دیدیم هودجهائی که روپوش بسیار زیبا داشت و زنان پیغمبر در آنها جای داشتند ، عبدالرحمن بن عوف پیشاپیش و عثمان بن عفان در عقب هودجها بودند و احدی را نمی گذاشتند که به هودجها نزدیک شود .

در همین حج بود که سنگی در رمی جمره به پیشانی عمر رسید و خون سرازیر شد عربی که حاضر بود گفت امسال سال آخر عمر اوست زیرا خون خلیفه ریخت . عمر در تمام سالهای خلافت خویش با مسلمین بحج میرفت مگر در سال اول خلافت (۱۳ هجری) که در آنسال امارت حج با عبدالرحمن بن عوف بود